

«ووکیسیم»؛ پنجاه‌هفتی‌های اینترناسیونال

حنیف حیدرنژاد- اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه در ایران به انقلاب پنجاه‌هفت منجر شد. کسانی که هنوز از آن انقلاب دفاع می‌کنند- مستقل از سن آنان و فارغ از اینکه در آن انقلاب شرکت داشته‌اند یا نه- «پنجاه‌هفتی» نامیده می‌شوند. این نه یک برجسب و نه یک اتهام، بلکه توصیف گروهی از مردم با افکار، رفتار و مواضع سیاسی-اجتماعی مشخص است: پهلوئی‌ستیزی و مبارزه با نظام شاهنشاهی، مخالفت با برخی وجوه فرهنگ و هویت ملی، ضدیت با فرهنگ و تمدن غرب، اسلام‌گرایی، امپریالیسم‌ستیزی، یهودستیزی و دشمنی با اسرائیل، مستضعف‌پناهی (حمایت از مظلومان و فقرا)، و تأکید بر عدالت و برابری اجتماعی.

شواهدی که امروز با آن مواجهیم نشان می‌دهد جریانی با مشابهت‌های قابل‌توجه با همان «پنجاه‌هفتی»‌های ایران، سال‌هاست در سطح جهانی فعال است و در بسیاری موارد، میان این جریان و جمهوری اسلامی روابط مستقیم و غیرمستقیم محکمی شکل گرفته است. اگرچه این دو پدیده - یعنی انقلاب پنجاه‌هفت در ایران و «ووکیسیم»- یکسان نیستند، اما شناخت برخی مشابهت‌هایشان می‌تواند مهم و آموزنده باشد.

«ووکیسیم» در میان ایرانیان چندان شناخته‌شده نیست. در کشورهای لیبرال-دموکرات غربی نیز این نام‌گذاری میان فعالان سیاسی-اجتماعی محل مناقشه است و همه با آن موافق نیستند؛ برخی آن را نوعی برجسب‌زنی می‌دانند. نوشته حاضر، بدون ارزش‌گذاری، می‌کوشد با تشریح و توصیف برخی نمونه‌ها و مصادیق، این پدیده را توضیح داده و سپس نتیجه‌گیری خود را ارائه کند.

پدیده‌ای اینترناسیونالیستی

در سال‌های اخیر شاهد نوعی از فعالیت در حوزه سیاست، فرهنگ و اجتماع هستیم که به‌ویژه در کشورهای لیبرال-دموکرات، از جمله ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، هلند، اسپانیا و بلژیک، بیشتر به چشم می‌خورد. برخی ویژگی‌ها در این فعالیت‌ها مشترک است؛ از جمله: مبارزه با «امپریالیسم جهانی» و مظاهر آن، یهودستیزی، مقابله با بی‌عدالتی و تبعیض نژادی، دفاع از «اقلیت‌ها» به‌طور عام و به‌طور خاص حمایت از ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+، دفاع از پناهنجویان و مهاجران و حمایت از فمینیسم رادیکال با تأکید بر تبعیض مثبت برای زنان. این فعالیت‌ها غالباً در دانشگاه‌هایی با پیشینه چپ متمرکزند و از سوی رسانه‌هایی که در طیف چپ دست‌بندی می‌شوند، پوشش داده می‌شوند.

دفاع از سیاه‌پوستان، حمایت از فلسطین (غزه) و «روژآوا» (غرب کردستان در سوریه)، دفاع از حق انتخاب حجاب در مدارس برای دختران زیر هجده سال، حمایت از ساخت مسجد در محله‌ها، مشارکت یا همراهی با آیین‌های مذهبی اسلامی (مانند روز قدس یا مراسم عاشورا)، مخالفت با جنگ، مخالفت با اخراج مهاجران غیرقانونی و نیز مخالفت با ناتو، از جمله موضوعات و پروژه‌هایی هستند که نیروهای متنوعی - از اسلام‌گرایان افراطی تا بخش‌هایی از چپ، سبزها، فمینیست‌های رادیکال و آنارشیست‌ها - پیرامون آنها گرد آمده و به‌صورت مشترک (تظاهرات حمایت از غزه) فعالیت می‌کنند.

فعالیت در حوزه‌هایی که در بالا اشاره شد سابقه‌ای طولانی دارد و در دوره‌های مختلف دچار فراز و نشیب بوده است. با این حال، از حدود سال ۲۰۱۰ و با گسترش شبکه‌های اجتماعی، و سپس با اوج‌گیری جنبش «من هم» (MeToo) در سال ۲۰۱۷ و کشته‌شدن جورج فلوید در آمریکا (۲۰۲۰)، این فعالیت‌ها شکل تازه‌ای به خود گرفت و شتاب و بُرد جهانی بیشتری پیدا کرد. جنگ کوبانی (سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵) به تقویت ابعاد سیاسی این روند کمک کرد و جنگ غزه (اکتبر ۲۰۲۴ تا کنون) آن را به نقطه اوج رساند.

«ووکیسیم» به چه معناست؟

واژه «woke» در انگلیسی به‌معنای «بیدار» یا «آگاه‌شده» است. کاربرد اجتماعی-سیاسی آن به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد، زمانی که در میان سیاه‌پوستان آمریکا به‌معنای «آگاه بودن نسبت به بی‌عدالتی نژادی» به کار می‌رفت. این معنا در جنبش‌های مدنی دهه ۱۹۶۰ (از جمله جنبش حقوق مدنی) نیز تداوم یافت. از حدود سال ۲۰۱۳ و با جنبش‌هایی مانند «جان سیاه‌پوستان مهم است» (Black Lives Matter)، این واژه دوباره رواج گسترده پیدا کرد. بنابراین «ووک» در اصل بار معنایی مثبتی داشت: آگاهی نسبت به تبعیض و بی‌عدالتی.

در مباحث سیاسی امروز، «وکیسم» معمولاً با دو تعریف متفاوت به کار می‌رود:

الف) تعریف مثبت (از دید حامیان):

- حساسیت نسبت به نابرابری‌های سیاسی-اجتماعی-فرهنگی
- دفاع از حقوق اقلیت‌ها (اتنیک، «نژادی»، مذهبی، جنسی-جنسیتی)
- توجه به تبعیض و نابرابری ساختاری (systemic inequality)

ب) تعریف انتقادی (از دید منتقدان):

منتقدان «وکیسم» را چنین توصیف می‌کنند:

- افراط در سیاست هویت محور (identity politics)
- محدود کردن آزادی بیان و گسترش «فرهنگ حذف» (cancel culture)
- تحمیل نوعی «درست‌گویی سیاسی» (political correctness) نزاکت یا درستی سیاسی و حساسیت شدید نسبت به واژگان

اگر به‌صورت تحلیلی (و نه تبلیغی) نگاه کنیم، فردی که «وکیست» نامیده می‌شود معمولاً:

- بر نابرابری‌های تاریخی و ساختاری تأکید دارد
- به نژاد، جنسیت و هویت به‌عنوان عوامل قدرت و سلطه توجه می‌کند
- از سیاست‌های جبرانی یا تبعیض مثبت / اقدام مثبت (affirmative action) حمایت می‌کند
- نسبت به زبان و گفتار از منظر اخلاقی و اجتماعی حساس است
- با کلیشه‌ها و تبعیض فرهنگی مقابله می‌کند

اما در نگاه منتقدان، چنین فردی:

- ممکن است به دوگانه‌سازی شدید (ما/آنها) گرایش داشته باشد
- و تحمل کمتری نسبت به دیدگاه‌های مخالف نشان دهد

باید توجه داشت کسانی که «وکیست» نامیده می‌شوند، معمولاً خود را با این عنوان معرفی نمی‌کنند و آن را برجسی تحقیرآمیز - اغلب از سوی جریان‌های راست - می‌دانند. آنان ترجیح می‌دهند خود را «پیشرو/مترقی» (progressive) یا «مدافع عدالت اجتماعی» (social justice advocate) بنامند. از این‌رو، «وکیست» بیشتر نامی است که دیگران به آنها می‌دهند. این نوشته وارد مناقشه بر سر نام‌گذاری نشده، بلکه تمرکز خود را بر شناخت برخی موضوعات مشخص متمرکز می‌کند.

اتحاد عملی سرخ و سیاه

برخی از موضوعاتی که در بالا به‌عنوان محورهای فعالیت «وکیست‌ها» برشمرده شد، ممکن است مورد توجه این یا آن خواننده نیز باشد. آنچه «وکیست‌ها» را بیش از همه در کانون توجه این نگارنده قرار می‌دهد، «اتحاد عملی سرخ و سیاه» - یعنی همگرایی بخش‌هایی از «چپ» آمریکا و اروپا و اسلام‌گرایان - است؛ همان اتحادی که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به انقلاب اسلامی در ایران انجامید.

تمرکز و محور فعالیت «وکیست‌ها» در کشورهای مختلف یکسان نیست. در برخی کشورها، تمرکز بر موضوعات خاصی است که در آن جامعه برجسته‌تر است، با این حال، محورهایی نیز وجود دارد که در میان «وکیست‌ها» در کشورهای مختلف مشترک است.

در ایالات متحده آمریکا: محور فعالیت عمدتاً بر تبعیض نژادی، تاریخ برده‌داری، مهاجران غیر قانونی و رفتار پلیس متمرکز است؛ از جمله اعتراضات گسترده پس از کشته‌شدن جورج فلویید در سال ۲۰۲۰. موضوعات دیگر شامل تظاهرات و تحصن در برخی دانشگاه‌ها در حمایت از غزه و نیز در موارد محدود، برخی اقدامات اعتراضی نمادین مانند آتش‌زدن پرچم آمریکا می‌باشد.

در آلمان: موضوعاتی چون پناجویان، انتگراسیون یا انطباق و همپیوندی مهاجرین در جامعه آلمان، مهاجرت، نژادپرستی، گذشته نازیسم و بحث‌های مرتبط با زبان و حافظه تاریخی در مرکز توجه قرار دارد.

در بریتانیا: تمرکز بر میراث استعمار و پیامدهای آن است؛ از جمله کارزارهایی برای حذف یا جابه‌جایی مجسمه‌هایی که نماد دوره استعمار تلقی می‌شوند.

در فرانسه: دفاع از حقوق مسلمانان و مبارزه با «اسلام‌هراسی»، در کنار حساسیت نسبت به مدل جمهوری‌خواهی سکولار، از محورهای اصلی این مباحث است.

«ووک» و احزاب سیاسی

«ووک» از سوی برخی احزاب و جریان‌های چپ در کشورهای لیبرال-دموکرات مورد حمایت قرار می‌گیرد. مسئله لزوماً حضور این مفاهیم در اساسنامه احزاب یا «ووک‌یست» بودن اعضا نیست، بلکه نوعی همسویی سیاسی و گفتگومانی مدنظر است. دسته‌بندی زیر قطعی نیست، اما تصویری کلی ارائه می‌دهد:

ایالات متحده آمریکا:

در جناح چپ حزب دموکرات، چهره‌هایی مانند الکساندریا اوکاسیو-کورتز، ایلهان عمر، رشیده طلیب، آینا پرسلی و کوری بوش قرار می‌گیرند. برنی سندرز اگرچه دقیقاً در این دسته‌بندی جای نمی‌گیرد، اما از او به‌عنوان یکی از الهام‌بخش‌های این جریان یاد می‌شود.

آلمان:

بخش‌هایی از حزب سبزها، با چهره‌هایی مانند ریکاردا لانگ (رهبر پیشین حزب) و امیناتا توره، در این چارچوب قابل اشاره‌اند.

در حزب «چپ» آلمان (Die Linke) نیز موضوعاتی مانند دفاع از حقوق مسلمانان، مقابله با اسلام‌هراسی و حمایت از حقوق فلسطینیان در میان برخی چهره‌ها برجسته است. این حزب به‌طور سنتی خود را نماینده «گروه‌های حاشیه‌ای و تحت ستم» معرفی می‌کند.

در برخی تحلیل‌ها در حوزه فرهنگی نیز افرادی مانند کارولین کبکوس (کمدین) و زبیله برگ (نویسنده و نماینده‌نامه‌نویس) که به مخاطبین زیادی دسترسی دارند در همین طیف فکری دسته‌بندی می‌شوند.

بریتانیا:

در جناح چپ حزب کارگر، می‌توان به چرمی کوربین، رهبر پیشین این حزب، اشاره کرد. در دوران رهبری او، حضورش در یک مراسم عاشورا و مشارکت در توزیع غذای نذری توجه رسانه‌ها را جلب کرد. از دیگر چهره‌های نزدیک به این طیف می‌توان به جان مک‌دانل، دایان آبت (اولین زن سیاه‌پوست نماینده پارلمان بریتانیا) و زارا سلطانه اشاره کرد.

فرانسه:

ژان-لوک ملانشون، رهبر حزب «فرانسه تسلیم‌ناپذیر»، از مهم‌ترین چهره‌ها در این حوزه محسوب می‌شود. در فرانسه، واژه «ووک» کمتر به کار می‌رود و در عوض اصطلاح جنجالی «اسلام-چپ‌گرا» (Islamogauchisme) در برخی گفتگوهای انتقادی رایج است. منتقدان - از جمله جریان‌های نزدیک به امانوئل مکرون و مارین لوپن - مدعی‌اند که ملانشون و همفکرانش برای جذب آرای مسلمانان، با جریان‌های اسلام‌گرای رادیکال همگرایی پیدا کرده‌اند و ارزش‌های سکولار را تضعیف کرده‌اند.

اسپانیا:

حزب «پودموس» و چهره‌ای مانند پابلو ایگلسیاس (بنیان‌گذار و رهبر پیشین) در بسیاری از تحلیل‌ها در طیف «چپ مترقی» و نزدیک به گفتمان «ووک» قرار می‌گیرند. این جریان در حوزه‌هایی مانند حقوق اقلیت‌ها، فمینیسم رادیکال و حمایت از فلسطین فعال است.

پابلو ایگلسیاس از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۹ مجری یک برنامه سیاسی در شبکه «هیسپان‌تی‌وی» (HispanTV) بود؛ شبکه‌ای اسپانیایی‌زبان که توسط صداوسیما جمهوری اسلامی ایران راه‌اندازی شده است. برنامه «فورت آیچی» (Fort Apache) اصلی‌ترین پلتفرم ایگلسیاس در این شبکه بود. او به عنوان مجری و سردبیر برنامه فعالیت می‌کرد.

این برنامه به مباحثی چون سیاست جهانی، نقد سرمایه‌داری، قدرت لابی‌های اسرائیلی (صهیونیسم) و بحران‌های اقتصادی می‌پرداخت و در برخی کشور‌های آمریکای لاتین، مانند ونزوئلا، نیکاراگوئه و کوبا نیز پخش می‌شد.

مخالفان سیاسی او بارها ادعا کردند که حزب پودموس از طریق این برنامه‌ها به طور غیرقانونی از ایران پول دریافت کرده است. پلیس اسپانیا چندین بار این موضوع را بررسی کرد، اما ایگلسیاس همواره تأکید داشت که این یک قرارداد کاری شفاف بین یک خبرنگار و یک رسانه بوده است.

او بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۹ به طور منظم با این شبکه همکاری داشت. با ورود ایگلسیاس به دولت اسپانیا به عنوان معاون دوم نخست‌وزیر در سال ۲۰۲۰، فعالیت‌های رسانه‌ای او در هیسپان‌تی‌وی متوقف شد.

دولت ائتلافی فعلی اسپانیا (سوسیالیست‌ها و متحدان چپ‌گرا مانند سومار/پودموس) از سوی برخی تحلیلگران به عنوان یکی از «مترقی‌ترین» دولت‌های اروپا شناخته می‌شود. این دولت در سال ۲۰۲۴ از اقدام آفریقای جنوبی علیه اسرائیل در دادگاه بین‌المللی دادگستری حمایت کرد.

پدرو سانچز، نخست‌وزیر اسپانیا، را نمی‌توان به معنای دقیق «ووکیست رادیکال» دانست، اما او در برخی موضوعات، به‌ویژه در قبال جنگ غزه، مواضع انتقادی تندی نسبت به اسرائیل اتخاذ کرده و کشور فلسطین را به رسمیت شناخته است؛ مواضعی که به تنش در روابط دیپلماتیک دو کشور انجامیده است. او از سوی برخی تحلیلگران حتی «ووکت‌ترین دولت اتحادیه اروپا» شناخته می‌شود. در جریان جنگ آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی (شروع ۹ اسفند ۱۴۰۴ که فعلاً آتش بی اعلام شده است) نیز مواضع بسیار تند و صریحی بر علیه ترامپ اعلام و مانع استفاده هواپیماهای جنگی آمریکایی از آسمان اسپانیا شد.

«ووک» و شخصیت‌های مشهور جهانی

در دنیای امروز، که اینترنت آن را به دهکده‌ای جهانی تبدیل کرده است، در کنار احزاب و سیاستمداران، برخی چهره‌های شناخته‌شده و سلبریتی‌ها نیز تأثیرگذاری قابل‌توجهی بر افکار عمومی - به‌ویژه در میان نوجوانان و جوانان - دارند. در این میان، شاید بتوان گرتا تونبرگ، فعال سوئدی، را یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های منتسب به جریان «ووک» دانست.

یکی از مفاهیم مهم در این چارچوب، «درهم‌تنیدگی» (intersectionality)، تقاطع ستم‌ها است؛ یعنی این ایده که اشکال مختلف بی‌عدالتی - از نژادپرستی و فقر گرفته تا تبعیض جنسیتی و تخریب محیط‌زیست - به یکدیگر مرتبطند. گرتا تونبرگ در سال‌های اخیر صرفاً به موضوع تغییرات اقلیمی نپرداخته، بلکه در پیوند آن با سایر اشکال نابرابری نیز تأکید کرده و از «عدالت اقلیمی» در کنار عدالت اجتماعی سخن گفته است.

گرتا تونبرگ با استفاده از چفیه و پلاکاردهای حمایت از فلسطین در تظاهرات‌های بزرگ شرکت کرده و سخنرانی می‌کرد. او از چهره‌های اصلی یک کاروان دریایی برای شکستن محاصره دریایی غزه (اکتبر سال ۲۰۲۵) بود. او در سال‌های اخیر فعالیت هایش را از «عدالت اقلیمی» به «عدالت جهانی» و «ضد استعمار» پیوند زده است.

این موضوع باعث شد بسیاری از هواداران سنتی و محیط‌زیستی او در کشورهای غربی (مانند آلمان) از او فاصله بگیرند، اما جایگاه او را در میان چپ رادیکال و نسل Z به عنوان یک «قهرمان ووک» تثبیت کرد.

«ووک» و رسانه‌های جهانی

جدا از آنکه «ووک ها» در رسانه های اجتماعی حضور پُررنگ و فعالی داشته و شبکه های مستقل خود را مدیریت می کنند، برخی رسانه های بزرگ چه رادیو- تلویزیون یا رسانه های چاپی نیز محلی برای انتشار روایت های آنها هستند.

منتقدان، رسانه‌هایی مانند نیویورک تایمز، گاردین، سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی را در زمره رسانه‌های «متمایل به ووکیسم» طبقه‌بندی می‌کنند. با این حال، این ارزیابی محل مناقشه است و دیگران این رسانه‌ها را صرفاً بخشی از جریان اصلی رسانه‌ای با گرایش‌های لیبرال یا چپ میانه می‌دانند. بی تردید شمار رسانه‌هایی که در این دسته بندی می‌گنجد، بسیار بیشتر است. در اینجا هدف آوردن نام برخی از مهمترین‌ها بود.

«ووک» و دانشگاه‌ها

دانشگاه‌ها یکی از مراکز مهم تولید و توسعه نظریه‌هایی مانند عدالت اجتماعی، مطالعات جنسیت و مطالعات نژادی هستند. فضای دانشگاهی به‌طور سنتی ماهیتی انتقادی و پیشرو دارد. به همین دلیل، بخشی از نسل جوان از طریق دانشگاه‌ها وارد این‌گونه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی می‌شود.

بسیاری از این افراد با انگیزه‌هایی صادقانه و آرمان‌هایی چون عدالت، برابری و بهبود وضعیت انسانی وارد این حوزه می‌شوند، هرچند ممکن است در مراحل اولیه، از پیچیدگی‌های سیاسی و تضادهای موجود در این عرصه آگاهی کامل نداشته باشند.

در سال‌های اخیر، برخی دانشگاه‌ها در آمریکا و اروپا صحنه تجمع‌ها و اعتراض‌هایی در حمایت از غزه بوده‌اند. از جمله در دانشگاه‌های هاروارد، MIT، کلمبیا، UCLA، SOAS، لندن، امستردام، برلین و...، تجمع‌ها و کمپ‌های اعتراضی در حمایت از غزه شکل گرفت.

در این تجمع‌ها، طیفی از دیدگاه‌ها و شعارها مطرح شده است؛ از جمله در مواردی، برخی گروه‌ها از حماس به‌عنوان «نیروی مقاومت» یاد کرده‌اند یا نمادهایی مرتبط با آن را به نمایش گذاشته‌اند. این موضوع نیز خود محل مناقشه و اختلاف‌نظر گسترده در فضای عمومی و دانشگاهی بوده است. در مواردی نیز پرچم جمهوری اسلامی در کنار پرچم حماس دیده شده است.

«ووک» و اندیشکده‌ها و موسسات پژوهشی

برخی اندیشکده‌ها و موسسات پژوهشی در کشورهای لیبرال‌دموکرات به محل جذب و استخدام افرادی تبدیل شده‌اند که اهداف سیاسی جریان «ووک» را - بی‌آنکه نامی از آن برده شود - تبیین و صورت‌بندی می‌کنند. این افراد در دانشگاه‌ها به‌عنوان استاد مهمان فعالیت می‌کنند، در پژوهشکده‌ها و رسانه‌های مختلف به‌عنوان سخنران دعوت می‌شوند و از این طریق تأمین مالی می‌گردند. پس از مدتی به چهره‌های شناخته‌شده تبدیل شده و به‌عنوان «کارشناس» معرفی می‌شوند.

برای ایرانیان، نام اکبر گنجی نمونه‌ای آشناست؛ او جایزه نیم‌میلیون دلاری «میلتون فریدمن برای پیشبرد آزادی» را در سال ۲۰۱۰ از «مؤسسه کیتو» (Cato Institute) در واشینگتن دریافت کرد. «کیتو» نه‌تنها حامی جنبش ووک نیست، بلکه از منتقدان فکری آن به‌شمار می‌رود. علت اعطای این جایزه به گنجی، «شجاعت او در افشای قتل‌های زنجیره‌ای و تلاش برای ترویج دموکراسی سکولار در ایران» اعلام شد.

اما پس از آنکه او با این جایزه به چهره‌ای شناخته‌شده تبدیل شد، فعالیت‌هایش سمت و سوی دیگری یافت. بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا که امروز به‌عنوان پایگاه‌های «ووکیسم» شناخته می‌شوند، میزبان گنجی بوده‌اند؛ از جمله دانشگاه هاروارد که در سال‌های اخیر کانون اصلی مباحث مربوط به «نزاکت سیاسی» و «عدالت نژادی» بوده است. او همچنین از سوی دانشگاه جرج‌تاون برای سخنرانی درباره چالش‌های دموکراسی دعوت شده و مدتی نیز به‌عنوان ستون‌نویس در هافینگتن‌پست (HuffPost) فعالیت کرده است؛ رسانه‌ای که یکی از تریبون‌های اصلی جریان ووک در آمریکا محسوب می‌شود.

حسین موسویان، سفیر پیشین جمهوری اسلامی در آلمان، نیز از همین دست چهره‌هاست. او سال‌ها در دانشگاه پرینستون آمریکا تدریس کرد و هر بار که حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی و محمدجواد ظریف، وزیر خارجه‌اش، برای نشست‌های سالانه سازمان ملل به نیویورک می‌آمدند، از دعوت‌شدگان به «مهمانی‌های» هیئت جمهوری اسلامی بود. پس از سال‌ها تلاش ایرانیان دادخواه و روشنگری درباره نقش او در پرونده ترور میکونوس در آلمان (۱۹۹۲)، سرانجام دانشگاه پرینستون در ژوئن ۲۰۲۵ اعلام کرد که موسویان دیگر در این دانشگاه فعالیت ندارد.

نمونه دیگر شیرین سعیدی، استاد علوم سیاسی در دانشگاه آرکانزاس آمریکا است. او پس از آنکه به حمایت از رهبر جمهوری اسلامی، اتخاذ مواضع تند ضداسرائیلی و دفاع از یک مقام محکوم‌شده جمهوری اسلامی متهم شد، از سمت خود به‌عنوان رئیس برنامه مطالعات خاورمیانه این دانشگاه برکنار گردید.

نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که برای جلوگیری از طولانی شدن متن، از ذکر آن‌ها صرف‌نظر می‌شود.

«ووکسیسم»؛ نوعی مارکسیسم فرهنگی؟

«ووکسیسم» یک جنبش سازمان‌یافته با رهبران و نظریه‌پردازان رسمی نیست. بیشتر یک پدیده فرهنگی-اجتماعی پراکنده است که از شبکه‌های اجتماعی، دانشگاه‌ها، جنبش‌های عدالت‌خواه و فضای عمومی تغذیه می‌شود. هیچ «مرکز فرماندهی» یا «بهرورسانی تئوریک» رسمی ندارد. یک جریان فکری است که نیروهای چپ از آن تغذیه کرده و سیاست‌هایشان را بر اساس آخرین به روز رسانی، تنظیم کرده و اولویت فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی-فرهنگی-میدانی خود را بر آن اساس مشخص کرده و پیش می‌برند. این می‌تواند یک روز دفاع از فعالیت‌های محیط زیستی باشد، یا روز دیگر دفاع از حقوق ال‌جی‌بی‌تی‌کیو+. یک روز می‌تواند مسئله محکومیت حمله اسرائیل به غزه باشد، یا روز دیگر حمایت با چراغ خاموش از تظاهرات روز قدس یا حمایت از کوبانی و «روزآوا».

برای بخش‌هایی از راست، «ووکسیسم» نام دشمن اصلی فرهنگی است؛ برای بخشی از چپ، «ووک» یا «ضدنژادپرست/فمینیست/ضدتبعیض» بودن، هویت اخلاقی مثبت است، هرچند خود واژه را دوست نداشته باشند.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بحرانی که احزاب چپ در جهان با آن روبه‌رو شدند، این جریان برای چند سال در وضعیتی شبیه کما قرار گرفت. به تدریج، با فاصله گرفتن از مباحث طبقاتی، توجه خود را به موضوعات هویت‌محور معطوف کرد؛ موضوعاتی که نزد نسل جوان با استقبال بیشتری مواجه شد. بر این اساس، «چپ در هم‌شکسته» جهانی، برای ترمیم وجهه خود و برای آنکه به شکست اعتراف نکند، با سوار شدن بر مسائل و مشکلات واقعی، کوشید بدون استفاده مستقیم از مفاهیم مارکسیستی (مانند مبارزه طبقاتی)، همان سیاست‌های پیشین را در بسته‌بندی جدیدی دنبال کند.

از این منظر می‌توان گفت «ووکسیسم» محصول یک اصلاح ساختاری در چپ مارکسیستی نیست، بلکه راهی برای برخی نیروهای چپ است برای ارتباط‌گیری با گروه‌های اجتماعی تحت ستم و به‌حاشیه‌رانده شده. نوعی فرصت‌طلبی هوشمندانه در لایه‌های پیچیده که به‌ویژه ذهن نوجوانان و جوانانی را که تجربه فعالیت سیاسی ندارند، به‌سادگی با شعارهای انسان‌گرایانه خود جذب می‌کند.

به‌طور خلاصه: پس از فروپاشی شوروی، چپ کلاسیک با بحران هویت روبه‌رو شد؛ کارگران صنعتی - که سوژه اصلی مارکسیسم بودند - دیگر لزوماً نیروی انقلابی محسوب نمی‌شدند.

استراتژی جدید: چپ برای بقا، «مبارزه طبقاتی» (اقتصاد) را به حاشیه برد و «مبارزه فرهنگی و دفاع از اقلیت‌ها» (هویت‌محور) را جایگزین کرد.

تغییر سوژه: به جای «کارگر علیه سرمایه‌دار»، تقابل‌های جدیدی ساخته شد: «سفید علیه رنگین‌پوست»، «مرد علیه زن»، «اکثریت علیه اقلیت».

«ووک» و استفاده ابزاری از گروه های اجتماعی

استفاده ابزاری از گروه های تحت ستم، از محورهای اصلی نقد «ووکیسم» به شمار می رود. برخی منتقدان - از جمله جردن پیترسون و راجر اسکروتن - معتقدند که جریان های چپ با اتکا به «ووکیسم»، گروه های اقلیت را به پایگاه اجتماعی خود تبدیل می کنند. به زعم آنان، به جای حل ریشه های مشکلاتی مانند فقر یا تبعیض، این گروه ها در چارچوبی از «قربانی بودن» تعریف می شوند که وابستگی سیاسی را بازتولید می کند.

این همان چیزی است که به آن «سیاست هویت محور» (Identity Politics) می گویند؛ جایی که فردیت انسان ها فدای برجسب های گروهی شان می شود. بجای آنکه فرد با کرامت انسانی، حقوق بنیادین بشری اش و با حقوق شهروندی اش مشخص شود، به گروه های مختلف قومی، اتنیک، زبانی، مذهبی، جنسی- جنسیتی و ... تقسیم می شود.

می توان اینگونه جمع بندی کرد: «ووکیسم» نه تداوم طبیعی اندیشه چپ، بلکه نوعی جابه جایی استراتژیک از حوزه اقتصاد به حوزه فرهنگ است. چپی که در میدان اقتصاد از لیبرالیسم شکست خورد، حالا به میدان فرهنگ عقب نشینی کرده تا با بازتعریف مفهوم "ظلم" و با تقسیم جامعه به گروه های «اقلیت»، عضوگیری جدیدی را شکل دهد.

نظریه پردازان «ووک»

یانیس واروفاکیس، اقتصاددان و سیاستمدار یونانی، یکی از چهره های شناخته شده در جریان چپ معاصر است. او در سال ۲۰۱۵ برای مدتی وزیر دارایی یونان از حزب چپ «سیریزا» بود و به دلیل مخالفت با سیاست های ریاضتی اتحادیه اروپا، به چهره های برجسته در میان منتقدان این سیاست ها تبدیل شد.

واروفاکیس با سبک خاص و مواضع انتقادی اش - از جمله نقد ساختارهای اقتصادی و قدرت نهادهای مالی - در میان نسل جوان نیز مخاطبانی پیدا کرده است. در نظریه «تکنوفنودالیسم» او معتقد است سرمایه داری مُرده و جای خود را به سیستمی داده که در آن غول های فناوری (مثل آمازون و گوگل) مانند اربابان قرون وسطی بر ما حکومت می کنند. این نگاه انتقادی به «قدرت پنهان»، محبوبیت زیادی در میان جوانان جریان ووک دارد.

او همچنین در موضوعاتی مانند حقوق پناهندگان، مبارزه با نژادپرستی و حمایت از فلسطین مواضع فعالی داشته و از طریق جنبش فراملی خود (DiEM25) این دیدگاه ها را دنبال می کند. واروفاکیس خود را «مارکسیست نامتعارف» (Erratic Marxist) می نامد و همچنان بر اهمیت اقتصاد سیاسی تأکید دارد. با این حال، او در سال های اخیر به خوبی توانسته ادبیات خود را با مطالبات «ووک» پیوند بزند تا با نسل جدید ارتباط برقرار کند.

واروفاکیس را می توان در کنار چهره هایی مثل برنی سندرز و جرمی کوربین، از ستون های فکری چپ جدید دانست.

واروفاکیس همچنان به عنوان رهبر حزب MeRA25 و جنبش DiEM25 فعال است. او به همراه چهره هایی مثل ریما حسن (فرانسه) و زارا سلطانه (بریتانیا)، یک ائتلاف غیررسمی اما هماهنگ را شکل داده اند که هدف آن به چالش کشیدن سیاست های رسمی غرب در قبال جنگ ها و مسائل هویتی است.

«ووکیست ها» و جمهوری اسلامی

روح الله خمینی از طریق «اتحاد سرخ و سیاه» به قدرت رسید و جمهوری اسلامی را بنیان گذاشت. او از همان آغاز بر «صدور انقلاب» تأکید داشت. صدور انقلاب در بُعد سخت افزاری از طریق ایجاد گروه های نیابتی، آموزش، تجهیز و تأمین مالی آن ها پیش رفت؛ سیاستی که ابتدا در کشورهای همسایه آغاز شد و امروز رد پای آن در نقاط مختلف جهان دیده می شود.

اما صدور انقلاب در بُعد نرم افزاری به سادگی قابل مشاهده یا تشخیص نبود. حتی در مواردی که قابل تشخیص است، ارائه اسناد و شواهد قطعی برای اثبات آن کار آسانی نیست. همان گونه که در نمونه های پیشین اشاره شد، در کشورهای لیبرال دموکرات بسیاری از رسانه ها، مؤسسات فرهنگی و آموزشی، دانشگاه ها، اندیشکده ها و مراکز پژوهشی به طور آشکار یا پنهان محل حضور و نفوذ جمهوری اسلامی بوده اند. پیش تر به برخی چهره های شناخته شده نیز اشاره شد. همچنین می توان به بنیادهای مذهبی فرهنگی مانند «مسجد امام علی» در هامبورگ اشاره کرد. برگزاری مراسم

عاشورا، راهاندازی دسته‌های سینه‌زنی در کشورهای غربی، سازمان‌دهی و حمایت از راهپیمایی روز قدس یا تجمعات حمایت از غزه (حماس) نمونه‌های دیگری از این نوع فعالیت‌هاست.

منابع مختلف از حضور هزاران نفر از اعضای خانواده رهبران جمهوری اسلامی و فرماندهان سپاه پاسداران در آمریکای شمالی، اتحادیه اروپا و استرالیا خبر می‌دهند. برخی از این افراد با نام و تصویر معرفی شده‌اند و اخیراً تلاش‌هایی برای لغو اقامت آن‌ها آغاز شده است. با این حال، هنوز تصویر دقیقی از تعداد این افراد و نوع فعالیت‌های پنهانشان وجود ندارد.

در این میان، همان‌گونه که «ارتجاع سرخ» در انقلاب ۱۳۵۷ متحد و یاور «ارتجاع سیاه» اسلام‌گرا بود، ۴۷ سال بعد نیز همچنان وفادارانه از جمهوری اسلامی حمایت می‌کند. کافی است به فراخوان‌هایی که در محکومیت حمله آمریکا و اسرائیل به جمهوری اسلامی منتشر می‌شود توجه کنیم؛ این نیروها چنین حملاتی را «حمله به ایران» جلوه می‌دهند و در پوشش دلسوزی برای «مردم و زیرساخت‌های کشور»، عملاً از جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند.

تصادفی نیست که رهبران همین نیروهای چپ‌گرای سرخ در کشورهای آزاد غربی پرچم جمهوری اسلامی را در دست بگیرند و از آن دفاع کنند (مانند رقیه دانشگری با پرچم جمهوری اسلامی). تصادفی نیست که با اعلام آتش‌بس میان آمریکا و جمهوری اسلامی، اطلاعیه‌ای با مضمون «پیروزی رزمندگان‌مان در مقاومت ملی» صادر کنند (اطلاعیه سازمان فداییان خلق ایران-اکثریت). یا جای تعجب ندارد که هنگام اعلام کشته شدن حسن نصرالله، ابراهیم رئیسی یا علی خامنه‌ای در رسانه‌های مانند بی‌بی‌سی فارسی بغض کنند.

اگرچه نیروهای «پنجاه‌هفتی» ایرانی امروز در همسویی و همکاری با جمهوری اسلامی به «ووکیست‌های» اینترناسیونالیست رسیده و همان خط را ادامه می‌دهند، اما بی‌تردید پس از سقوط جمهوری اسلامی اسناد و مدارک بسیاری آشکار خواهد شد که نشان می‌دهد کدام احزاب، شخصیت‌ها، رسانه‌ها و مؤسسات به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با جمهوری اسلامی ارتباط داشته و کمک مالی دریافت کرده‌اند. آن روز روشن‌تر خواهد شد که در جریان‌های سیاسی-اجتماعی‌ای که هر از چند گاهی کشورهای آزاد و دموکراتیک را درگیر کرده و چپ‌ها به آن دامن زده‌اند، جمهوری اسلامی تا چه اندازه نفوذ داشته است. تا آن زمان، لازم است این فعالیت‌ها با هوشیاری زیر نظر گرفته شود.

در عین حال لازم است تاکید شود نباید به نوجوانان و جوانانی که تحت تأثیر هیجان‌ات یا به‌خاطر آرزوهای انسانی‌شان جذب چنین فعالیت‌هایی می‌شوند حمله کرد. بسیاری از موضوعاتی که ووکیست‌ها بر آن تمرکز دارند، به‌خودی‌خود نه‌تنها اشکالی ندارند، بلکه می‌توانند برای جامعه مفید باشند (عدالت اجتماعی، مبارزه با تبعیض و...). از همین رو، در برخورد با نوجوانان و جوانانی که از «ووکیسم» تأثیر پذیرفته‌اند، به‌جای درگیری لفظی یا طرد کردن، باید با تحلیل فعالیت‌ها و ارائه شواهد موجود، ارتباطات آشکار و پنهان جمهوری اسلامی با این جریان‌ها را توضیح داد.